

من در سینه خنده و ریاضت و در باطن خند از خلق دور باشم و غلط گفته اگر سنگ و این بار
 که خود را کرده ام نسبت با و باز در رنگ این سخن افغان آرد و بنگه بد عهدی ز ما خود را شمار و پند
 سگان و صاحب در شناسند بی از شناسا ساگر سندی نه خود را می شناسد بی خدا را چه چرا
 بد نام سازد مثل باران درین است که سخن با سر شده اند از کفرم نه از ایم خیر شده اند از ایم بر چو است که سخن
 نه سنگ نام آدمی پس که سخن به کلام حق آید که دلیل صحت حال و در جات
 جمال آن جناب است بسیار بظهور آمده است از جمله این عرایض که بنده خدمت حضرت
 محمد و عم زاوگی خوانده محمد سعید علیه السلام شد و بقا نوشته اند و عمل و علم سیدنا و
 مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلواته بر خلفا بهائی حفظ عنایتک عرض داشت
 کترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که بمه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
 خادمان درگاه مراد بخش است عرضه میدار و که اگر چند ویر است که از دست
 رفته و از پا افتاده و لیکن با یاد شوق گاه گاه حرکت المذبح نمود و خود را فریاد
 صاحبان دین و دنیا میدادند از غنایت بی غنایت آن قبله آگاه و لان تاشیه
 به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فرخنده است خدا و از ریزه آن خوان
 عظیم ایشان مزوق است هر چند از کار رفته است و لیکن بچو و بجز در مزمنه دارد
 چنانچه از آنجا به تحریر میرسد خوشوقت آن دلی که بکاس رسیده است
 خوشروز شب رسد که بیای رسیده است به از فرق تا قدم همه عظم عجب
 دارد و دستم بچین زلف نگار رسیده است به خوش روزگار پیش بدایت که در
 سخن به رخسار تبار و رنگ بسا رسیده است به چند بیت در ایام ضعف
 معیب که رسد داده بود و گفته شد از این بجز دست عالی معروض میدار و
 طلوع شمسی من از جمله هست عالیست به توجه دلم از رتبه صفت عالیست
 هر آن نظر بجمالی است بی حجاب نقاب به فضای آن نظر از دیدن صفت عالیست

چه دست رویکنام هم زنی که نشناهی به حقیقت کنی کان از معظرت عالیست چه
 بعلم خویش چه ناز بسوس من می نازد که شان جہل من از طور معرفت عالیست چه
 قبله ام سلامت از آنچه مقصد است چون نیکی در می نگر و دست الفاظ را
 بدان معانی رسالتی نمی بیند در یغان سخنهای که داند گفت نتواند مولانا سے
 مذکور باین بر حکایت کرد که در ویست زنده پوشی که آثار ذوق و وجدان آزادگی و
 تفرید از سوسه بود با بون لاتی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی
 حضرت ایشان بروم گفت از ایشان شیخ فارق عظیمی دیده ام که من آنچه دیده بودم
 بیان کردم گفت من از شیخ تو فارق پس شگرت دیده ام بتو میگویی بشنو
 چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسر بردم آدم
 از شب پاسی گذشته بود که بشهر درآمد و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان
 ایشان کردم بیک از مساجد درآمد همسایه مسجد ازین اطلاع یافت و مرا
 بخانه خود برد و مهربانی نمود و در اثنا سے پرس و جو با من از احوال حضرت
 شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در ضمن ایشان شروع کرده مرا
 حیرت فرورفت مگر گشتم باطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
 درآمد شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بان شمشیر پاره پاره کردند و سیر
 رفتند من از مشاهده این معالجه همیشه که یافته بودم با سطراب بر قفا
 ایشان جیرون برآمدم و ایشان را ندیدم باز بان خانه نتوانستم رفت و
 ندانستم که آن چه بود علی اسحر که بجز ارادت ایشان مشرف شدم و پیمان
 در عتبه و خوف بودم ایشان مرا در آنغوش کشیدند و قسم نمودند و فرمودند
 ما سے بالیل لم یذکر فی النار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتم
 شیخ عبدالحی سلمه الله تعالی لعمری حضرتشادمان است که از

بلاد اصفہانیان است و خداوند سگت و جموشی و از فضیلت بہرہ و رسالہا
 ملتزم آستانہ علیا سے حضرت ایشان نور اللہ منجیبہ بود و نظرات عنایات حضرت
 شامل حال او تا دید انچہ دید و بسا اسرار خاصہ از زبان مبارک شنید بل از اول
 احوال کہ آن معارف ترجمان آن بودہ اورا بہر پارسید و دفتر ثانی مکتوبات
 عالیات را با اشارت و تائید حضرت مخدوم زادہ معصوم نام معصوم کرد و اسرار
 تعالی فرہم آورد و در وفات مسکوت مکتوبات مکاتب متعددہ بنام
 اوست حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم طریقت دادہ بہ شہر پٹنہ فرستادہ
 و کنارتان شہر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و سکنت و بافاوہ و افاصتہ
 طالبان میگذرانند و در میان شہر شیخ عبدالحی بشیوہ پسندیدہ در تکمین و
 صفا بسر سے بر و شرف ایشان و مکتوبے بیکے از مخلصان نوشتہ اند کہ جو
 این دو عزیز یعنی مولانا سے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شہر چون قران لشکرین
 است و مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر دادہ اند کہ شیخ
 عبدالحی ہم شہر سے شہاست و بجوار شہا آمدہ است نسخہ معلوم و معارف غریبہ
 است و چیز اسے ضروریہ این راہ نزد او موع است ملاقات و بیان اقتدار
 یافتہ است کہ لو آمدہ است و چیز بلے تو آوردہ است از فقا و بقانز و اونشا
 و از جذبہ و سلوک نزد او بیان بلکہ از اورای فقا و تقای ستعارف و از گذشت
 جذبہ و سلوک مقرر نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ اورا در ہما گذر گاہ است
 بیشتر سے از معارف غریبہ مکتوبات گوش زد او شدہ است و مہما کن تنہا
 نمودہ دریافتہ است واللہ سبحانہ الوفق مولانا یار محمد القدریم الطالقانی
 رحمہ اللہ تعالی سے وی را قدیم ازان خوانند کہ بعد از سکے یار محمد و
 کہ جامع مکاتب و فر اول است ہستان حضرت ایشان رسید

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمه را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدس
 اصحاب ایشان است قائم لیل صائم النهار است نسبت و حضور این بزرگان
 از جهت او پدیدار و کثیر اشکوت و المراقبه و حسن الوجوه است روزی باین فقیر
 گفت که من از حسن جبهه و بزرگی بحیه خود بسیار شاکرم که چون بی بازار با میگذرم
 هر کسیکه از عوام مرا می بیند ناچار و رو و میفرستد آنجناب بفقیر و غربت تمام
 متوجه طواف بیت الحرام و روضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت از آن
 سفر کثیر البرکت در خلوتی بر اقم گفت در محل بمبانی در بود جی که بر آن سرور
 صلوات الله علیه و سلم آراسته بودند آنحضرت راضی الله علیه و سلم آله الصلوات
 و السلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوات و السلام بانور و آراستگی
 هر چه تمام تر دیدم و از لذت و جلالت آن از خود بر فتم چون بگو و اندم رقصان
 پامی کوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضی عمران میگفتند بذا نعم بمنون
 و زبان حال بن بضمون این بیت تو ناطق بودی که این لبی از شیمه بیرون شو
 بساکوه و صحر که بمنون شود حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را بعد
 اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند و مکتوب مرغوب اخوس اعز سے مولانا
 یار محمد قدیم و حصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی
 بذروه کمال و کمال رسانا و بحر مشه لبتی النخار و آل الامجاد علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمته پرسیده بودند که گفته آن نازیبی که
 در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانید که این قسم امر
 و برین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن سخی صورت که
 صاحب معامله آن صورت سخی را حق می انکار و تعالی شانہ سخن میباشند
 که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرموده اند تلک خیالات

ترقی بہا اطفال الطریقہ ویکر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بہتاکر وہ شدہ
 است وین باب بعضے فوائد نوشتہ پیشو وگوش ہوش استماع نمودہ بہل خوا
 در آور و بدانند کہ چون طالبے بارادہ پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او کامل بسیار
 باید کہ و مباد و این امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
 کہ درآمدن مرید فرجے و سرورے پیدا شو و باید کہ درین باب راہ التجا توضیح
 اختیار نمودہ استخارہ متعدی نمایند تا آنکہ یقین پیوند کہ طریقیہ را باید گفت
 و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہای حق سبحانہ تصرف کردن و
 وقت خور از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ مجوز نیست
 کہ یہ لتجیح الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم ولانہ بدیعنی وار و عزیز
 فوت کرد و خطاب آمد کہ تویی کہ زرہ پوش سپیدہ بوسے و درین من بر بندہا
 من گفت بے فرمود و میل و حکمت صلفی رانی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
 کہ بشما و دیگران را کہ وہ شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
 علم برضی او تعالیٰ ہنوز ان وقت نیامدہ است کہ اجازتہ مطلق کردہ شو
 تا وروا آنوقت شرائط را بیک مرعی دارند خیر شرط است و ہمیر ہم این معنی را
 نوشتہ است از انجائز معلوم خواہند نمود با جملہ سعی نمایند کہ ان وقت برسند
 و از تنگی شرائط وارہند و السلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ ازین
 ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سترہ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
 شدہ بود و یکی از عرایض حضرت ایشان بان خواجہ عالیشان از احوال او چنین
 رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبہ استغراق و استہلاک
 است و از جمیع مقامات جذبہ بفقو قدم نہادہ و صفات را کہ اول اصل میدہ
 مالایا و جووان صفات را از خود جدا سے بیند و خور از ان نور و طرف

دیگر سے یابد وزیرین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان سے نماید کہ مولانا قاسم علی
از مقام تکمیل نصیب ہست و همچنین بعض یاران ایجابی رائیتر از ان مقام نصیب
معلوم میشود و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقتہ الحال شیخ حسن برکی وی
از ملائذہ مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آن حضرت بہر
یافت و بوطن مالون شتافت در صحبت مولانا سے مذکور میگذازند
حضرت ایشان در مکتوبے بہ مولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ محسن از ارکان و
شماست و مکد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شمارا میل سفر سے شو و نائب شتاب
شما اوست التفات و توجہ در حق او مرے دارند و کوشش بیخ فرمایند گزار
تخصیل علوم و مینید ضروریہ زودتر فارغ شو دین سیر ہندوستان ہم در حق او
بود ہم در حق شما از قنالت و زکام الاستقامہ انتہی بعد ازین مقولہ بدست
قلیدہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و او ضاع مرحومی را مرے دارند و در
طریقہ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور زود و بیاران جمع شدہ بنشینند و دیگر فانی
باشند تا از صحبت ظاہر شو دین فقیر قلیل ازین برسبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفر سے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضا
این سفر مراد بود ہست الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متابعت این
امریا ہم این معنی بر بعضی یاران گران نیاید کہ با اختیار ما و ایشان نیست انقباض
لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را در ان نسبت شرکت است
ویاران دیگر ازین نسبت قلیل التخصیص ہر چند کشف و مہود پیدا کنند انہی

با بحکم حسب الامر سر حلقه پاران مولانا احمد شیخ حسن قرار گرفت و با فادہ و
 افاضہ پر داخلت و ششویوہ حضرت ایشان دستا خود را لازم گرفت
 و مراقبت و بجاہت و رفع بدعت بہت گماشت تا ترقیات نمود و مقامات
 رفیعہ رسید چنانکہ از عراق ایضاً او کہ باستان حضرت ایشان سے آمد علو حال او
 معلوم میگردد و در یکی از عراقی بعضی اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ بر انہا
 چسپیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معانی کہ این ہے بضاعت اتسلی میدہد
 معارف شرعیہ است گویا بہر حکم از احکام شرعیہ در یکچہ ایست کہ موصول است
 بشہر مقصود و نشانہ است از ان شاہ ولی نشان ہمین بیت نصب العین است
 کہ ما بشہر میر ویم غزم تماشاگر است بنا بر او میر ویم کز ہمہ عالم در بہت حضرت
 ایشان آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نامید
 است زہارا این قسم سخن نمینید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ تبر سید مدعیان این قضیہ
 ظاہر شما اور شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محرمات و مختصرات
 مدعیان سخن کنید گنجایش وار و اما آنچه مقرر مرقوم است و لا بد راہ آنجا سخن گفتن
 نامناسب است و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
 این را بر قنا بسیار اہل ستایش عالی و امید واری بحس مطالعہ این معرفت مخطوط
 ساخت و نا لایست اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
 رساند انتہی و سفر جمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عرض شیخ حسن
 رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلبی نمودہ بود و از شوق و بہت خود
 در رفع بدعت سخن رانندہ حضرت ایشان عرضہ اورا بفقیر سپردند تا وقتیکہ مرض
 بیند حضرت سازد و ہر یک را جوانی بر نگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ جایہا
 عرضینہ را کم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطر سے بوج نوشتند

که آن مکتوب صدیچم است از جلد ثالث مولانا شیخ عبدالمادی بدواونی
 نے نیز از صحاب حضرت خواجہ قدس سرہ بودہ کہ حوالہ تربیت آنها حضرت ایسا
 نمودہ بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہر یافتہ و از
 فضل بہر ورست از انکسار و افتقار نصیب و وعراضی کہ حضرت ایشان بجناب
 پیروز گوار خود نوشتہ اند و از ترقیات مسترشدان مذکور ساختہ آنجا مذکور است کہ مولانا
 عبدالمادی حضور بانستغراق در نقطہ فوق پیدا کردہ است و نیز بیگوید کہ مطلق تنہ
 جل شانہ را از اشیا بصفیت تنزیہ می بینم و افعال را ہم از انعکاس پیدا نم آتی بعد
 ازان کہ مہما در خدمت حضرت ایشان گذرانند ترقیات و حصول کمالات رسید
 و با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقاً ویرا یکی از شاخ
 اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی سے وادہ تاد و قانع ویرا
 باین آستان لالت فرمودند نخست بمحبوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
 حضرت ایشان بوجہ نوشتند کہ این ہم احوال ورا واکل اقدام بتدیان این راہ
 بسیار دست میدید پیچ و را اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن نمایند و بول گو و نہایت
 کدام و امثال آن بسیار برنگاشته اند و بہت بلند و احوال را ہمند ترغیب نمود
 وی بہ نیاز تمام و بعضش شوق و و محبت ہر چہ حاصل کردہ بود ازان تہی شدہ
 بہ خدمت عالیہ شافت و چند گاہ گذرانند نسبتہا می امیل عالی وید اجازت
 یافت و بکلندر کہ از قرسے آن حد و دست اقامت نمود و بعد از چند گاہ با ستا
 میرسد و ورا یام مهاجرت بزبان قلم عرض احوال مینوود و جوابہا می یافت کہ با نعم
 سن المکتوبات الشریفہ کیبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام
 وواع فریاد و گریہ ہای سبب طاقانہ کرد حضرت ایشان در مکتوبی برنگاشته اند کہ
 شیخ یوسف بہما نزدیک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بوقت

آن اطلاع یافتند و بیجا و بازا آمدن بخانه رفتند و دستمد و صادق الا خلاصت
 سند محبت اللہ مانچپوری از علوم دینی بہرہ نیورست نخست بخت
 قدوۃ المشایخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
 خدمتہا بجا آوردہ و مدتی آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازتہ و خلافت ارشاد رسیدہ
 بود بعد از آن در برہان پور بخدمت مرشد میر محمد نعمان رسیدہ بود و
 ایشان ذکر این طریقہ عالیہ گرفتہ بود چون در آن مجلس ہمیشہ شنای حضرت ایشان
 قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق
 خدمت و رویت آنحضرت قدس سرہ العزیز بان عتبہ علیہ برود و مدتی آنجا گذراند
 و بہرہ یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سدرت
 نوشتہ بودند مر قوم بود کہ سید محبت اللہ نبیان ماسوی و بعضی درجات
 فنا رسیدہ و از اجازت گونہ دادہ بہ مانچپور فرستادیم بعد از چند گاہ سہ روز تہ
 اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود کہ کیا حضرت ایشان بے نوشتند
 سب ہو از کجمل ایدلس خلق چارہ نبود از صبر بر جفاست اقارب گذر نہ
 قال اللہ تعالیٰ امرًا یحبہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فاصبر کما صبر اللوہم
 من الرسل ولا تستعجل بہم کلک کہ در سکونت آن مقام ست ہمین ایذا و جفاست شمار
 مقام فرارید زان نمک کے شکر پروردہ تاب نمک ندارد و چہ توان کرد
 ہر کہ عاشق گشت اگر چہ نازنین عالم ست پنازی کے رست آید بارمی باید
 کشید پناہی چون سہ و بارہ اجازتہ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
 ایشان بے نوشتند کہ امشب بنظر درآمد گوئیارخت شمار از مانچپور
 کشیدہ بالکہ آبا و بروہ اندہم آنجا و برانہ اختیار کنسید و اوقات را نہ کر الہی حل
 سلطانہ مہور و اریدہ و بیچ کس کار نہا شستہ باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

گفته طیبیه از ساخت سینه بر آریده مقصود و مطلوب جزئی نباشد اگر و ال انظر
 گفتن رانده شود بزبان گویند بشرط آنکه چهارین طریق ممنوع است باقی روش
 و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا تو انید راه تقلید را از دست ندهی که تقلید شیخ
 طریقت خرامت دارد و در خلاف طریق او خطر باست زیاد و چه تو بسید و السلام

على من التبع الهدى ولا ازم متابعت المصطفى عليه وعلى الصلاة والسلام
 انى سيد شار الیه وقتیکه در استان حضرت ایشان بود و در وقت از حجره
 خاص کاغذی یافت که در وی بخط شریف آن حضرت معرفتی مرقوم بود که گویند
 بران معرفت جز حضرت مخدوم زاده بزرگ قدس ستره که مطلع نبود رسید
 التماس نمود که این معرفت بنام من باشد و اجابت رسید آن نیست
 بدان ارشاد که شد تقاضای مدتها که سیر و ظلال و هشت و حصول ثبیل عین حصول

می یافت حال که حصول اصل بیشتر شده است حصول جزئی نماند و کلمه الکاغذی
 فی بد شخص الواصله الیه لا نصیب لیمان من الشخص الاطلاع فان کلامنا اشاره بدانید
 عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره شرح یافته بود و مناسب این مقام
 دانسته درین مکتوب مندرج ساخت فهم نماید ذکر جباران یا نحو و از پییر زاده و آن

مداومت بران بازگشت بفضل جملین صول عریان قی بمه حسان و اسلام علی
 من التبع الهدى حاجی خضر افغان از منظور آن حضرت ایشان بود و او را آن
 حضرت قدس ستره بتعلیم طریقت مجاز نیز کرده و دیده و خلق بسیار از من بقبض رسید
 و صاحبان اذواق و مواجید و ولوله و سرور و سعقه و نعره بسیار داشت و اکثر
 شب بگریه و زاری بسر بر روی خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و اوقار
 تلاوت و اذکار و نوافل و اشغال مهور و یکی از قربای تابعه قریبه بسر بند سکونت
 داشت و بعد از هر چند روز بقبیل عتبه علیه رسید و باز معرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روئے البیس را
دیدم و خبر از او پرسیدم تا چاشکر آبی راستی را دانم و در میان پرسیدم
که در باران مالیت که در و ترا تصرف کترست گفت حاجی خضر پنجاب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود و رحمتہ اللہ شیخ احمد و پنی دین
مجمعی ست از مصافات سہارنپور میان دو اب پیش از توجہ حضرت ایشان
قدس سترۃ بسلوک ابن راہ مدنی در خدمت آنحضرت بشیوۃ لنگہ گذرانندہ بود
و خدمتہای سجا آوردہ بعد از ان بتقریب بہر بانپور افتادہ اسجا در خدمت شیخ شہین
محمد بن فضل اللہ قدس سترۃ العزیز تعلیم ذکر گرفتہ بود مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر بردہ و خلافت ارشاد یافتہ بعد از ان کہ باگرہ رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بلازمت آنحضرت مستعد گشت و ذکر این
طریقہ علیہ از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکہ حضرت سیدی
سندی را خلافت دادہ بہر بانپور رخصت نمودہ تربیت شیخ را بحضرت
سید نمودند ہمراہ کردند و صحبت سیدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
سرار ہم مشرف گشت و لذتے یافت متنظم ہمین ذکر طریقیت و صحبت شد بعد ازین
قضیہ پرسیدند بزرگے کہ فرمودہ ایم مشتغال ہنماے گفت چن گاہ بان
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میرنہمان ذکر در طریقہ خواجگان رحمہم ہند
گرفتہ ام و لذتے دیگر یافتہ ہمین مشتغلم اگر چہ از استماع این جواب فی الجملہ آثار غیرت
از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائدہ
و حضور ست از ہر جا رسد متنظم آن ش مبارک ست بعد از ان باز باستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف و عنایت دید و انان حضرت اجازت یافت
و مطالب را ذکر طریقیت گفت و متاثر گشتند و احوال از انہا ظاہر شد

و از حضرت ایشان رضی الله عنه در عریضه سوال کرد که با وجود کسب در حق و تقوی
 نمی فهمد و طالب را ذکر و ادم از آنها احوالها ظاهر شد چه باشد و از سر ذمبول
 با وجود دوام آگاهی نیز رسید آنحضرت مکتوبی در کشف آن دو
 مقوله بجهت نوشتند که آن مکتوب شانزدهم است از جمله ثالث در آن مکتوب
 احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینه استعداوتها
 بنظر آورده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند درک احوال نموده اند و مولانا را
 نیز دلالت تعلیم حصول احوال ستور کرده نوشته اند که مقصود حصول احوال است
 علم با احوال دوالت دیگر است جمیع را این علم بدست و جمیع را نه هر دو از ارباب
 اند و از مقوله ثانیه بر نگاشته اند که آگاهی عبارت از حصول باطن است بجناب
 قدس خداوندی جل سلطانیه شبه لعل حصولی که دوام لازم است هیچ
 شنیده آید که شخصی در وقتی از اوقات از نفس خود قافل گردد و در هر دو
 نسبت بجزو پیدا کند غفلت و ذمبولی در علم حصولی متصور است که مغایره
 در میان است و در علم حصولی حضور در آن متصور است این آنجناب است
 در اگر در گوشه فقر و نامرادی با نفاضه طالبان بود و جذب و پیروی این کابر
 از و مریدان می بود پس یکی از این اظم انعمیا که بجهت اخلاصی درست کرده
 بودند و ذکر این سلسله ازور گرفته و رایه بنگال بر دو شیخ در آن بار قبول
 عظیم یافت و طالبان بسیار بغیض رسیدند شیخ کریم الدین بهایا
 حسن ابدالی بابا حسن ابدال موقعی است میان کابل و لاهور که از آنجا از
 پشمیرا گذر و مشارالیه ازان حد و دست از قدسایه یاران حضرت ایشان
 است و صاحب حالات علیه و جذبات قویه در او اول حال بسیار سی و مطلب
 حق بر آمده چون در سهرند رسید و بدلات معنوی بملازمت شریعت

پیوست بجز و حصول دولت حضور حالش و در کون گشت و مشمول عنایت
 گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت از ان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
 کیمیا اثر بانگ فرصت او را ترقیات رونمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
 طریقش دادند و جمیع از ساکنان و خلق بسیار از اهل آن دیار از وی متوجه ذکر
 این سلسله شریفه رسیدند و قبوض و برکات یافتند در آن ایام که حضرت
 از راه غرلت اختیار فرموده بودند کم کسی را که از پاران در آن خلوتگاه بار بود
 و بناسبتی که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با پاران خود می آمده باشد
 و بچکس مانع نشود و در آن زمان که آنحضرت در ماهور شریف داشتند
 با جمعی از مستتر شدان بعتبه بوسی رسیدند و چند روز گذرانده عنایات دیده
 بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضل از مقتدایان دیار سندیله از مشارالیه
 تکلیفین ذکر این سلسله بر داشته بود بعد از آن طریقیت بست و یک شب
 متواتر حضرت رسالت را صلوات الله علیه و آله وسلم در خواب دیده که انواع لطیفها
 با و نموده اند و شیخ عریفه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
 ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علی رقم نموده شد که آن
 واقعه اینست میگوید بنده بمقدار امیدوار بر حضرت حضرت رزاق
 فقیر اسحاق ولد موسی که چون تقلب حال بعنایت نظر عالیقدر رسول
 شیخ کریم الدین شد و در همان حال در تصور باطن حضرت با من
 الزمان قطب و دوران مخدوم مخدوم منا شیخ احمد سر بزمندی سلمه الله تعالی
 حاضر شدند سفید محاسن بلندین زهیب رنگ گویا در مراقبه شست
 بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه تسلیم برگرفتند و این چند
 کلمه نوشته دست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن محمد السمرهندی الی اسحاق السندی باسحاق انت
 ولدی وخطبتی فی جمیع الرموزات الختیمی والدقیقی والی مغفور وانت من توسل
 بک ایضاً مغفور وافرید کتب مولانا کریم الدین منی استلام انتی واین صحیفہ
 واقعہ و مکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشی کہ در سکر توحید و جو و خیالی
 بود فرستاده بود و سفارش نموده درویش کہ اورا ازین مقام بر آرند حضرت
 ایشان آن درویش را از ان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقمہ را
 بشیخ اسحاق مرسل داشتہ پ اکھ شہد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اکتب
 شریف کہ مصحوب رحم علی درویش مرسل داشتہ بودند رسید چون بنی
 از ذوق و شوق بودہ مسرت بخشید در کاغذ عالمیہ واقعہ کہ سے داده بود
 نوشتہ بودند از مطالعہ آن فرحت بفرحت انجامید این قسم واقعات متبرک
 است می باید نمود کہ از قوت لفظ آید و از گوش باغوش رسد امر و کہ تدارک
 تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمر و ہ پ تسوین و تاخیر نباید انداخت
 حضرت خواجہ اصرار قدس الشہداء فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم نحن
 از ساعت مرچوہ کہ در روز جمعہ و ولعت نہادہ اند در میان آمد کہ اگر میسر شود
 در آن از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چہ باید طلبید ہر کہ چیزی گفت چون نوبت
 بہن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادت
 میسرست بعضی از مکاتیب را باران نقل گرفتہ مصحوب درویش سے
 فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالیٰ منقطع گرداناد و شیخ کریم الدین
 چند گاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود پشمانویسند و درویش رحم علی
 نیز با صلاح آمدہ است توقع از دوستان دعاست ربنا انم لنا نورنا و اعقر لنا
 انک علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ

مولانا عبد الواحد لاهوری سے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ غفاری
 ز خود باقی کجی ویرا بخدست حضرت ایشان مارضی اللہ عنہما فرستاده اند
 کثیر المراقبہ والعبادۃ ست روزے در حالت ذوقی کہ از عبادت یافته بود
 ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز بہت گفتیم نہ کہ آن دار عجزاً عمل است
 نہ دار عمل سے آسے بر کشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آن صاحب
 بے نیاز چون تو ان زبست وقتی بحضرت ایشان عرضہ می نوشت نظر
 کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتی روی میدہد کہ ہرگز خوش
 نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنووم گفت ہشتم فاخرہ بخارا صانہما اللہ و
 جمیع بلاد المسلمین عن البلاء یا بسبیل تجارت رفتہ بودم و در سجدہ مناکبہ کہ از آنکہ
 متبرکہ کہ آن بلدہ شریفہ است نماز پیرفتم و بنی از سجدہ صلوة غنہ اینو اول شتغال
 مینووم یک شب فادوم سجدہ مرا گفت دروازہ مسجد میدہم بخانہ خود رفت
 تو اقل بگذار و این معنی را بخشونت ادا نمود بہمان شب آن فادوم حضرت خود
 بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سو و اگر ہند
 از دوستان ما ست رعایت و عذرخواہی کن او معذرت فرماوان شو و معذرت
 بسیار خواست از وی شنووم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاهور
 تشریف آوردہ بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بہ بارت ایشان آمد
 ایشان سے را احترام بسیار نمودند حیرانی سے و او در خلوتی از ایشان ستر
 زخمہ تو اضع را بان پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
 امان اللہ لاهوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان است
 و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وی و یک پیمان پیادہ و آزادہ مرا
 پلاس پوش زندہ بردوش در کوفہ برگفت متوجہ سفر میاز شد و با الکتب جمع از حجاب

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند سنجواستند او را برادر و راجله طوع و
اعتماد و اسماون باشند و بآن القبات نمود و همچنان به آزادی و بیزادی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین مستوجب زیارت میزرات
شام و مصر شده حق سبحانه و برابین شیوه و حرضیه مستقیم دارد و سن بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این دارندگان بهره بخشاد با خرقه صد پیوند دل صد بار و سه
گرم بهر و پار و در جستجو ز نیم پیل سراغ پوست خود کو بکوز نم پختنی نماند که غیر ازین
جماعه مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند ذوق
و صاحب فضل و آداب و نیستی و انکسارند و بعضی از آنها اجازت تعلیم ^{تعلیم} گرفتند
نیز یافته اند چون مولانا انان الشرفی که از اعظم خلفاست شیخ محمد حری که از شیخ
شهر این دیار است ترک شجیت نمود و بلازمست حضرت ایشان سیده
و بهره بارده و خلافت یافته و شیخ داؤد ساکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد بهاری و شیخ حامد بهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نو بجرانی و صوفی قربان جدید و سید باقر ساکن پور
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدرالدین سر بهندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال بهر یک معجب
تطویل بود بنامی مختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از آن جمله اند که بطاهر
از اهل سباه اند و بعضی از جمله اصحاب خانقاه و در کتب و کاتب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد خرقه و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از کاتب شریف حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر کتب و کتب مثبت است و نور را بطه بر
کمال اینها و کس و ذوق و حال اینها معلوم کرد و در اتم اینخروف گوید

از مخلصان

دو سالک روزی نزدیک تر و این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
 بنحایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از کجا برداشته اید و از چه طریقی
 کدام سعادت مند ازین سلسله شریفه این تخم در مرغی دل خود کاشته اید سلیم خان
 نامی عسکر را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از آن حضرت
 بتعلیم طریق چند تن مجاز گردیده نام بردند و گفتند دیگر از اصحاب مقبل صاحب
 آن حضرت بنفقروانزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
 کار و بار ایشان آگاه نمیدانند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان
 شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقع عظیم و بیده بلامت
 رسیده بهر پایافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده بود
 در سفری آن حضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا نقل
 باین تفاوت نقل کرده باشد فرمودند که چنین است اما آن درویش از نواحی بلخ
 بود نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
 در واقعه و بیده که تابوت شکر و حاضر آمده و جمعی کثیر از گذشتگان اکابر ماوراءالنهر
 چون خواجہ عبدالخالق و خواجہ بزرگ و خواجہ احرار و شاهان جمیع اللہ تعالیٰ حاضر
 اند گویا انتظار کسی بر ندرائی گوید سن در آن میان از بزرگی پرسیدم که نسبت
 کیست و این اعزّه انتظار که دارند گفت که این میست از اقطاب بود و این
 اعزّه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
 نماید ناگاه عزیز سے گندم گون بلند بالای و موسوی کذا و کذا و آمد همه تعظیم او
 کردند و پیش رفته امام شد چون جنازه را برداشتند از یکی پرسیدم که نام
 این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
 و گفت در سر هندی باشند صبح آن روز آن درویش بهوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد بلازمت رسیده آنحضرت راه کلیه که در راه
 دیده بود و در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چند گاه
 در خدمت بود و بهر جا گرفت چون ذوالعیال و الاطفال بود و زود بطن من
 گر و دیدم هر کجا هست خدایا سلامت وارش بند و ایضا این حقیر میگویی
 بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه و حیرت برو
 غالب بود و رفتم دیدمش که بر برگه خشک چشم دوخته فرورفته بود در سیم
 که اینمه توجه بان برگ چیست چون انجیح بسیار نمودم گفت درین برگ
 رسیدیم ناگاه درو عالمی بر من نمود و ارشد که بیان آن نتوانم کرد و فقیر و تعجب
 از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نوبت سواد و کج
 شب بعد از تجد روح حضرت زبده المتاخرین خلیفه صدر الدین که از
 خلقا حضرت مخدومی محمد زاید بنی بود و قدس سرهما سالها طالب سلسله شریفه
 کبر و پاره نهاد پدر من مراد طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
 متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا فرزندی که درین زمانه بسیار
 بزرگ باشد ولالت نماید خواهم در بود حضرت خلیفه را و یدم که آمد و نام حضرت
 ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بلازمت ایشان
 رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیزین فقیر را هم گوید در مسجد جامع بر پانپور در
 گوشه نشسته راه آیندگان مسجد رسیدیم که بناگاه درویشی ثرو لیده موسی
 پیرین چاکه شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از روی هویدا بود
 پدیدار گشت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرانا پاراز مسجد استقبال او کشید
 بعد از معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله بر راه ناسلوک و
 جزائر غیر ذی نفع باینجا میسریم کفتم غم کجا داری اگر چه رغبتش بستر حال مینمود

ناچار گفتم که متوجه سفر حجاز از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیز می
 از سلسله نقشبندی از سرهند باکره تشریف آورد و بود چون از نام آن مرشد
 الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان فی التبعه گرفت و را غوش کشیدم
 و اشک حسرت از مکرگان بیاریدم و تراویچه خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مگر
 که تو بوی گلشن جان میرسد بگفت بقریب از وطن خود بدار السلطنه آگره
 آمده بودم درین میان یکم ذکر خیر حضرت ایشان کرد و شب ببل از دست گرفت
 رسیدم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جا بجا رسیدن تلقین نمود
 و نظر محبت فرمودند نسبت به و حالتی مراد گرفت که دیوانه وار همان شب
 برآمده و بخیر از وصیای اقامت و خواب و خور و آرام و سکون از من بگفت
 چه گویم که چه دیدم و برین چه رفتم و چه می بینم چنان در دهر برین بگذرد
 روزی که در صحرا بر آه بگذرد و یوز پندین سال بدین منوال دران بوا و سے
 بشکستگه و نامرادی بسو روم اکنون هم از راه پاپیان و کوهستان بقصد مذکور
 میرسم و دیگر از آن پیر دستگیر و راه نمایی هر غریب و فقیر سلمیه الشخبری ندایم
 که کجا تشریف دارند انشار التذاریات کسبید المرسلین صلوات الله علیه و سلم
 نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
 بعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کابر قافل سفارش
 او کنم گفتم حجتی از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شهابان جماعه رفیق
 میشود از کلام من دریافت که در انضا و توکل و تکیل او خلل خواهد افتاد به با به
 از نزد من بیرون رفت و بعد از آن نه فریاد دیدم و نه از احوال او خبری
 شنیدم ع هر کجا هست خدا یا بسلامت وارش بند و نیز این فقیر
 سید تاجری را دیدم بمصدق رجال لایه هم تجاره و لایع عن ذکر الله

وبعد از پیشش معلوم شد که صحبت در ویشان بسیار رسیده و از هر یک
 بگری و مراقبه مامور گردیده و باستان حضرت ایشان هم شافقه و این حضرت
 نیز نظریه عنایتی یافته گفت وقت عشاء بود که ایشان را از دست نمود
 متوجه ادای فرض بودند و بلی پیشش حال و مطلب من نمودند و فرمودند
 ترا فکری تعلیم داده خواهد شد من اندازه و لنگه گشاخی نموده عرض داشتم که
 صورت افکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفتارم سعی بودیم آن ازین در برونه دارم
 فرمودند فرض عشا گذارده گفتیم آری دست مرا گرفته گفتند بشین ما ما از نماز
 فارغ شویم چون شستم خود را بشیوه دیگر باقم تا آنکه خود را بنیایتم و درین مراسم
 گرفت که از باب نماز صبح بخوانم روزش در اقدام مبارک افتادم و
 التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت علما مان استمان بشم فرمودند
 فی الحال بین حالت که ترا عطا نمودم شغول باش و چون تجارت موجب
 حصول تقوی حلال است و سبب تقوی عیال از آن گذار و بنگر با بعد ازین در حق
 تو چه خواسته اند و رغبت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کردی
 یک خط عنایت تو لے بنده نواز بد بهتر از هزار ساله تسبیح و نماز بیاد و نیز سیدی
 صاحب دلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم در ویشان گفت ویرانی از
 بلا و کون بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنیدم که گفت سلطان وقت
 حضرت ایشان را بخدمت تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت متعجب
 و بی آرام شدم بازار آن بلده درآمد تا باشد که آینه دیده دیگر سے در رسد
 خبر سے فرحت اثر سے رساند دیدم که در کنار بازار بازار گاسه چند که
 سیاه سے صلاح از ایشان بگوید ابو و فرو آمده اند نزد آن جماعه فقم و سلام کرده
 و نشست پیش آنکه من بسمن ایم کیے از ایشان آثار کثرت آمده و بلی

درین مشایخه نمودند از ستران سوال کرد و باعث را در میان نهادم آن
 سائل آه سخت از دل برکشیده و سر بگریبان فرو برد و دیدم که تکلون میشد
 تا در چهره اش تغییر تمام راه یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خاطر
 جمع دار که ایشان زنده اند این قدر است که در مجلس اندوز بجزیر با
 مبارک پیچیده چنانکه ما سه پیر امون کبج ملقه زنده است یک شب
 دیوانه باز سخن گفت و من چه کردم تا سزاوار توامم بگفت برنجیرش نود
 کبج خراب بکبج بهمانی من با توامم و مرا ازین مراقبه و اخبار او میرت فرو
 گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده آید و میدانید گفت من نیز از
 مریدان کترین آن حضرتم برستم و با سه بشوق تام معانقه نمودم و گفتم
 من درین بلده خانه دارم ملتس آنکه ساعتی بفقیر خانه قدم رنجه نمائید
 تا لحظه در خدمت نستی خاطر محزون و هم قبول کرد چون بیاید در خلوتی
 از وی پرسیدم که شما چند گاه در خدمت ایشان بودید و از ایشان چه
 نصیحت یافتید و باعث ارادت چه بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
 مخلصان حقیقی دانست با جمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
 را و انمود و گفت من در قریه از قرسے تابعه پنج آب ساکن بودم و از
 آنجا که بحضرت غوث الثقلین شیخ الانیس و ابجن رضی الله عنده محبت
 و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحه
 ختم می نمودم و در خلوات به نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
 سناجات و عرض حاجات می نمودم و بتی و تلاوت و اذکار و دیگر
 نوافل نیز می پردازتم تا شبی حضرت غوث الثقلین راقدس سرکار
 میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نهادم فرمود

بس

—

کہ در ظاہر نیز پیراہ از تضر و دیات است عرض کر و ہم کہ بہر کہ ایشان
 از مشائخ وقت بفرمایند سجدت او بر ہم فرمودند در سر بند عزیز لیست
 جامع علوم ظاہر و احوال بطن و نام شریف حضرت ایشان بروند صباح آن
 روز بصد و دو سوز متوجہ آستان ایشان شدہ و حقیقت واقعہ را معروض
 داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجزبہ و احوال
 بنواختند دیدم و پنج دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بنا کاہ حضرت
 ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسی از درویشان حاضر نبود
 مرا پیش طلبیدہ فرمودند لے فلان میرے سے نزدیک باغ حافظ رخصتہ
 زیر فلان درخت جمع از فقیران لا ابا لے شستہ اند و بعضے کو کنار
 سے مالند و بعضے بنگ می نمایند و رین میان مرے زندہ پوشی چنین
 و چنان کہ بران درخت تکیہ زدہ شستہ و بظاہر با ایشان ست و پنی
 بری از ایشان دعائے بابا و میرسانی و سیکولی فقیر خانہا قریب ست
 میتوان ساعتی رسید رستم و بہان نشان کہ فرمودہ بودند جمع را زیر آن
 درخت یافتم آن عزیز کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدیدم نمود و پیش از آنکہ من
 تبلیغ دعائہا یم نام حضرت ایشان بروہ گفت خادم ایشان گفت علی گفت
 خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب کہ چنین باشد و بان ہنشینان گفت
 ما درین شہر یاسے و اریم اورا دیدہ خواہم آمد و در راہ و آمدہ و تعجیل تمام
 میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
 آکہ ساعتی بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
 بہان و برآمدن ایشان از خانہ بہان و بان در پیش سعالقہ سخت نمودند
 و دست اورا گرفتہ بستے کہ در میان و سوازہ بیرون و درون نہادہ بودند

ایشانند با هم نشستند و در سخن با هم گفته بیشتر سخاوتی گذرانیدند و درین
 میان آن مهمان آب طلبید فقیر و دیده خطر فی را پر آب کرده آورد و چون
 نزدیک آن عزیز رسیدیم چه بینیم که حضرت ایشانند گفتیم ما که بعد از رفتن
 بن بر لای آب مکان نشستیم حضرت ایشان و آن بزرگ مهسان
 متبدل گردیده چون بسوسه که عزیز دیگر نشسته بود رفتیم که آب بدست
 او چه هم دیدیم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود دست از
 نسبت مشاهده این حال بردیوار کیمیه زوده بخورد بهماندم چون بخود آمدیم بنا
 شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش بر خاکسته بعد از آن حضرت
 ایشان بن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان سستور داری اکنون چون ترا از
 سخنمان و عاشقان ایشان دیدیم بسمع تو رسانیدیم راوی گوید بعد از استماع
 سهر گذشت او با خود گفتیم آنچه از قضیه حسن و قبح حضرت ایشان خبر داده
 اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحبان صاوق العو
 است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار استوارتره در رسید و مرمان
 درویش و پیر بزرگوار خویشش اعتقاد دیگر حاصل شد محظنی نماند
 که از جماعه که نظریه قبول از حضرت ایشان یافته اند نخستین احوال
 و اقوال چیرا غریب باشد که بعضی طالبان که از فرد و اصحاب ایشان
 بودند و با هم آنحضرت متوجه طالبی شده اند که آنانرا آزاد گیرند
 و رفتگیناروسه داده از ایشان چه گوید و از آن حضرت چه
 نویسد مولانا عبدالعزیز المومنین لاهور سے کہ فاضلے بودہ ویرا غم نرود
 مومی الیہ ورتے چند از مشکوٰۃ دور سے چند از مطول گذرانند و
 بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن مہارت تمام داشت

روزی در مجلسی که جناب استانی و این فقیر بجا نشستہ بودیم مرد
 یکے از مشائخ اعلام وقت را نام برده گفت کہ او فلان شخص را خلافت
 داده است و بفلان بلد فرستاده اما بیچ از صحبت او اثری
 و حالتی و از نصیحت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نیکرود مولانا
 گفت مخبر بکمل تمام المشاہدۃ و المعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
 بظہور آید پس آب در چشم کرد و انید و بفقیر گفت حرفے میگویم
 نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر و برکت امر و انفاس حضرت
 پرستگیرے برده شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
 ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
 دو تن را تعلیم ذکر خواہی کرد و از سجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیا
 مستعجب شدم اما اب را غدر و رسیان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
 روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنووم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
 دو تن را تعلیم طریقت بگوئے از ان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
 بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین و چنان چه این
 لایق این باشم چندانکہ بہ لیت و خشونت عذر کیلقتم آن سائل از سر
 و انمی شد بل بیشتر کالج می نمود تا رونے گفتم تاکے وقت با مشاہرہ
 او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش داده از سر و اکتم و گوشتہ مسجد اورا بروہ تو
 کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم و شنیدہ با او گفتم خود نیز مشغول
 شدم ہر آنسببے و حالتے عجب فرورگرفت و آن متعلم را کیفیت روی
 و او کہ بہمان سست و بیخود برون رفت دیگر از و سے نام و نشان
 نیافتم با چکلہ از یک یک از سبب متعلمان ایشان و متعلمینان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گرد و بتطویل انجامد اینقدر زیر کان سما و تشنه
 را بسند است **س** بس کغم خود زیر کان را این بس است پیانگ
 دو کردم اگر در ده کس است پزحق سجانه برکات آن حضرت و
 من زندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا و و این
 نسبت شریفه ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دارا
 و این کمترین را درین جهان بحجت و متابعت ایشان و شسته دران
 جهان و زمره ایشان محشور گردانا و بحق اهل الزنا و بدمج هر یک ازین
 دو بزرگ قدس اللہ سرهما سه رباعیه بسکک نظم کشیده
 جهت انتظام این نامه آن منظومه را سکه اختتام آن میگردد اندر ذیل

رباعی

قطعی که ز رازش النفس آفاقی است	بیم نظرش هزار دل راسا قی است
باقی مدحش به نه گویم این بس	کان جمله چون نام خویش باقی قی است

ایضا

باقی ز فنا و نیستی عل مذاپ	کلمه ز حدیث سوز او سچ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحانہ	بشنو سرفنا سے اور اور یاب

ایضا

باقی که از و مرده بصد جان سد	مفلس زورش بکنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آورش	کاین خانه بزیب نقش بندان سد

ایضا

احمد که بود عیسی و لهامی سقیم	از ساقی باقی ستد این راج قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود	برنخ بیان احد و احمد مسم